



روایت دانشجوی دکتر شهریاری از کلاس‌های درس استاد

گاهی علم، نور می‌شود

اساتید و جو مثبت و رقابت علمی بین دانشجویهایش. من یک دانشجوی ترم اول ارشد بودم که عنوان مهندسی هسته‌ای را یکد می‌کشیدم. روز اول هم تو را نشناخته بودم. همان وقتی که توی اتاق آموزش، برگه به دست سرگردان بودم و تو مثل یک کارمند ساده، جلو آمدی و سلام کردی به کمک. وقتی فهمیدی دانشجوی کاربردپرتوها هستم، لبخند پرزنگ‌تری زدی و به پاسخگویی زنگ تلفن، به اتاقت رفتی.

مسئول آموزش که گفت برگه‌هایم را در نهایت، *رئیس گروه* باید امضا کند، اتاق تو را نشانم داد!...

قرار بود یک دانشجوی ساده باشم؛ اما نشد. تو ما را بیشتر می‌خواستی. سطح و شیوه درس داندن مسئولیت می‌آورد؛ حتی ورک شاپ‌هایی که رایگان برگزار می‌کردی؛ مسأله‌هایی که تمرین می‌دادی و ما از سر صبح تا سیهایی شب پای سیستم‌های سایت برای ران کردن کدهایشان می‌ماندیم؛ امتحان‌های چند ساعته این بوکی که برگزار می‌کردی و وسطش برایمان چای و بیسکویت می‌آوردی و می‌خندیدی؛ «قندتون نیفته!»؛

قرار بود سر و کارم فقط با کتاب و درس باشد ولی نگذاشتی؛ تو بذر دغدغه‌های بزرگ‌تری را در ذهنمان کاشتی؛ آن وقت که سر کلاس حرص می‌خوردی چراساده و مهر و تسبیح ما را چین می‌زد

قرار بود فقط یک دانشجوی ساده باشم. یک دانشجوی ساده در یک دانشکده کوچک ۴ طبقه نوساز. دانشکده‌ای که بعدها شنیدم برای ساخته شدنش چه رنج‌ها که نبرده‌اند. از در و دیدار و مصالح مخصوصش گرفته تا مهندسی آزمایشگاه‌ها و عایق بندی‌ها و بتون‌های ضخیم برای حداقل کردن احتمال پرتوگیری از چشمه‌های چند صد کوری.

شنیدم خودت پا به پای معمار و بتا ایستاده بودی.

از ب بسم‌الله تا نازک کاری‌های آخر. حیا می‌کردی بگویی این کارگرها بی‌سوادند؛ می‌گفتی باید کلاسی بگذاریم و مفاهیم را باهم یکی کنیم.

من که نمی‌شناختم. قرار بود یک دانشجوی ساده باشم در دانشکده‌ای که سال‌ها بود تعریفش را شنیده بودم؛ از اخلاق و سطح علمی بالای

فاطمه شایان پویا
نویسنده

”
مسئله‌هایی که تمرین می‌دادی و ما از سر صبح تا سیهایی شب پای سیستم‌های سایت برای ران کردن کدهایشان می‌ماندیم